

سام

ماهنامه

ارگان نشراتی بنیاد فرهنگی و هنری سام

آنچه در این شماره است:

- ✓ مقدمه : طفل یتیم سرگردان در بدر پابرهنه.
- ✓ پارک تفریحی و فرهنگی ندیم آباد.
- ✓ مصاحبه با مل پاسوال عبدالباقی نورستانی قوماندان امنیه خود.
- ✓ ازدواج های اجباری قبل از وقت و ضرر آن.
- ✓ داستان جلا و جبار



مقدمه :

طفل یتیم سر گردان در بدر پابرهنه لقمه نان و خشک را از در و دیوار هر خانه و دوکان می طلبید و بر تمام آرزوهایش رفع گرسنگی را اولویت میداد: مهاجر و آواره که از دهشت جنگ افروزان با زن و فرزندانش کوچک و بزرگ و ماوای خود را رها کرده جای امن و راه نجات خود را می پائید: زن بیوه و بی کسی که شوهر و جگر گوشه هایش را جنگ افروزان و جنایت کاران از وی گرفته اند. آرزوی کلبه امن را دارد تا بمیرد! پیر مرد فرسوده و از پا افتاده که اشک از چشمان غبار گرفته اش میچکید به جنگ افروزان نفرین میفرستد. زن جوان که شوهر و فامیلش را اعتیاد و تریاک از آن گرفته و از دهشت قاچاق و آدم ربایان پا به فرار نهاده است. نوجوان عاشق تعلیم و درس که مکتب و خانه اش به اثر جنگ حریق گردیده است. زن و دختری که در زیر حجاب چادری در کنج قفس مانده است. تعصب و تروریسم مانع تحصیل آن میگردد. سرباز عاشق وطن نا جوان مردانه توسط ماین و انتحار کشته میشود. خشونت و آدم فروشی نقص حقوق زن و اطفال جهنم برپا شده است که هر روز بالای این ملت مظلوم جریان دارد عامل همه بدبختی ها - جنگ تجاوز فساد اداری. قاچاق تریاک و جهل و بی سوادی کیست؟ آه وناله یکی از یتیمان غور که با نشریه سام صحبت داشته است نقل میگردد.

دیشب یتیم پا به رهنه بیمار میگریست
از کلبه ی حقیر و شب تار میگریست
اکنون که بی کسی و حیران و در بدر
جز از خدا مرا نیست دیگر یار میگریست
تریاک جنگ و تجاوز به من جفا کرد
بی مادرو بی پدر و افکار میگریست
هستی زمن گرفت ترور و انتحار و جنگ
در چشم خون چکیده اش خونبار میگریست
کو مادرم پدرم آغوش گرم شان
زندان ظلمت و فساد خوندار میگریست
روزی سیاه و شب تار به تنهائیم چنین
از اخطتاف و جبر و ظلم ناچار میگریست
اشک تاسف و اندوه بی کسی به چشم
بر رفته گان و سوخته گان صد بار میگریست
قتل پدر و مادر و برادرش بیاد
از انفجار و هیبتو کشتار میگریست
اشک روان بدیده نمناک هر یتیم
انده و غم سرکشیده است زار میگریست



نیست مکتب ونه خانه مرگ در سراغ اوست
 در کنج هر خرابه ای غمخوار میگریست
 میگفت ای خدای من چه کرده ام گناه
 بی نان و بی لباس منم غم دار میگریست
 ای صاحبان زور و سلاح به جنگ و کشتنید
 هر قریه وهر مکتب و بازار میگریست
 ترورو انتحار و خشم این جنگ قدرت است
 ویران گشت وطن و مردم داغدار میگریست
 تاکی بنام تنظیم و چوکی و حزب و پارت
 سیلاب ز خون ملت دیندار میگریست
 ای عاشقان منصب و تریاک و زور و چور
 فغان و گریه هر طرف آزار میگریست
 تاکی تجاوز و فساد یتیم و بیوه زن
 این ملت حقیر و خار از دار میگریست
 افتاده گان بی گنا کشتار شان بس کنید
 از مافیای منصب و در بار میگریست
 از انفجار و انتحار هر خانه ماتم و غمست
 صد ها یتیم و در بدر از خار میگریست
 بی سر نوشت ملت است سی سال جنگ گذشت
 فغان و نوحه هر کجاست هزار میگریست
 جنگ بس جنایت، نقص حقوق طفل وزن
 سر ها بریده تیغ خصم دیدار میگریست
 سی سال جنایت و فساد از مجرمین جنگ
 ترس از خدا کنید و بس پیکار میگریست
 باز ای مرا پدر ای مادر و برادرم
 مانده ام به انتظار تا انتظار میگریست
 شرح ز حال یک یتیم با گریه اش ندیم
 از جنگ و از فساد مردمی نادار میگریست



پارک تفریحی و فرهنگی ندیم آباد فاصله از شهر دو الی یک و نیم کیلومتر واقع دره قاضی هدف از ساختن این پارک رشد فرهنگ معارف گرد آوری آثار هنری و فرهنگی مردم غور است که با سالون فرهنگی مجسمه سلطان غیاث الدین غوری تاریخ غور باستان و ساخته های فرهنگی تزئین میگردد کار آن تا هنوز ۱۰٪ فیصد ویا کمتر از ۱۲٪ تکمیل گردیده است طرح و دیزاین زراعت غرض نهال آبیاری تعمیر و ساختمان آن زیر کار و به کمک مساعدت فرهنگیان و مسئولین غور باستان را میطلبیم .

مصاحبه با مل پاسوال عبدالباقي نورستاني قوماندان امنیه غور.

نشریه سام درمورد بهبود وضع امنیتی ولایت غور در ماه های قوس و جدی سال جاری وبعد از آمدن والی جدید در غور صحبت را به عمل آورده است که به اطلاع رسانیده میشود .



نورستانی: پولیس ملی غور برای دفاع از کشور و تحکیم حاکمیت قانون حفظ امنیت و خدمت به مردم غور آمادگی عام و تام دارد و ما به کمک مردم صلح دوست غور توانسته ایم که صلح و امنیت را در تمام واحدهای اداری غور تامین نمایم فعالیت های پولیس ملی غور در طی سال ۱۳۸۹ بسیار زیاد و قابل اهمیت است که قبلاً در نشریه سام به نشر رسیده است و در این شماره از کشف و دستگیری سلاح مهمات افراد غیر مسئول سارق، تبه کار، تروریست ، کشف و ضبط اسلحه غیر مجاز مواد انفجاری خنثی

سازی ماین های کار گزاری شده جلوگیری و دستگیری افراد مضمون کشف و ضبط و حریق مواد مخدر تریاک ۷۹,۴۰۰ کیلوگرام و مقدار ۴۱۸ بوتل الکل میباشد. تامین امنیت در تمام ساحات جاده های مواصلاتی واحد های اداری شهر چغچران تامین گردیده است و پولیس ملی آمادگی کامل دارد . و از مردم میخواهیم تادر موقع خطر تجاوزکاران و سلاح داران غیر مسئول که نظم و امنیت را تهدید مینمایند و یا به مردم مزاحم میگرددند به نزدیک ترین پوسته امنیتی گزارش و اطلاع بدهید تا به همکاری مردم صلح دوست غور مابتوانیم جلو افراد خراب کار سارق و تروریست را در اسرع وقت بگیریم و از ناحیه امنیت شهر و راهای ارتباطی آن به همشهریان عزیز غور اطمینان میدهیم.

ازدواج های اجباری قبل از وقت و ضرر آن

جبار خان و جلاد خان از قدرت مندان قریه علیا و سفلی ولایت غور بوده اند هر کدام یک منطقه را در اختیار خود داشتند شغل آنها تجارت سلاح و قاچاق مواد مخدر بوده است آنها برای بقا و دوام قدرت خود رابطه دوستی و خویشاوندی را بین خودها بر قرار میسازند جبار خان و جلاد خان بعد از انتقال تریاک و سلاح توسط قاچاق بران به همکاری تروریزم و مافیای داخلی و خارجی فایده و سود زیاد به دست می آورند شبی هردوی شان درخانه جبار خان از تولید تریاک و هیروین تجارت سلاح فروختن زنان و قاچاق بحث مینمایند تا اینکه به

مشوره یکدیگر مسئله ازدواج نواسه های شان که متولد نشده است به میان می‌گزارند و شرط می‌بندند که ازهر طرف دختری بود به پسر دیگر میدهد تا اینکه موقع ولادت میرسد «حرف از جبار خان وجلاد خان: جبار خان میگوید جناب خان صاحب:نواسه های ما وشما که بعداً بدنیا می آیند من از شما میخوامم تا با هم خویشا وند شویم وعلاوه از دوستی که در قاچاق داریم

جلاد:خان او سری سر خان بگو که دلم کفید به خدا اصل قصه را بگو که چیه دیگه طاقت ندارم.

جبارخان: گپ به اینکه است که نواسه های مه وتو دختر وپسر که بدنیا می آید یکی را به دیگری(دختر را به پسر میدهیم)که این کاری ما چند فایده.کنیز چای می آورد،تکیه های آنها را برابر میسازد.زن خریده شده

جلاد خان:ما وتو پیر شده ایم دختر هم نداریم که به شوهر نداده باشیم قربان شما تا حال دختر وپسری به دنیا نیامده چطور میتورمیفهمیم که کدام یکی دختر وکدامی پسر است.

جبار خان:ای گپ بسیار ساده است شرط می‌بندیم که دختره به پسر میدهیم فرق نمیکنند که از تو باشه یا از مه.

جلادخان:خان صاحب نگفتی ای کار چی فایده داره جبار خان ای کار چند فایده داره بخاطریکه نسل ونصب ما از دیگران بلند تر است دیگه خانها خی شاوند میشوند دختر های ما بیگانه نمیشود،دنیای ما بدست خود می ماند،پیش کشی را تعیین میکنیم که تا حال کسی نداده باشد از شنیدن آن مردم دست وزبان خود را بگزند دگه هیچ کس قدرت زن گرفتن را نداشته باشد ما وتو میتونیم به خرید وفروش قاچاق دختران وزنان دست باز داشته باشیم.

جلاد خان:جلاد خان حالا کله مه باز شد بگو خان صاحب بخدا نقد است گپی تو به در بدل شود از تی دل مه گپ زدی.خان صاحب خدا بیامرزه هر وقت میگفت که ما اصل ونصب داریم پیش سر افتاده نرید پیش خان برو که قدرت وپول دارد وزور سا دارد،کنیز غلام داره از دیگه مردم بالا تر است.دختران ما نباید غیر از ما با دیگه مردم عروسی نماید.دیگه مردم ها نوکران ما هستند.وزیر قدرت ما قرار دارند ماهرچه به خواهیم بالای آنها بچه ودختر ها ی آنها انجام میدهیم آنها حق ندارند با ما حرفی بزنند پوز وگوش آنها را میبریم.

جبار خان:بسیار خوب هیچ دختر وپسر بعد ازین بدون اجازه مه وتو عروس نماید ویا از خانه بیرون برود ویا به مکتب درس به خواند زن ها حق ندارند بیرون از خانه کار کنند.

جلاد خان:حالا که را وچاره را پیدا کردید با هم فیصله میکنیم به هر شکل که باشد اگر به جنگ وکشتار مردم تمام شود به ما این کار فایده است آنرا میکنیم میکنیم.کنیز وارد خانه گردیده به جبار خان اطلاع مریضی اولاد را میدهد.

جبار خان:اینه نگفتم هر کار که اقدام کنم یا به خواهم همیه که میشه دیدی وشنیدی؟به کنیز میگوید دایه را خبر کنید که خانه ما بیاد وغیر از دایه دیگر کسی نفهمد ونگزارید به خانه ما بیاید کنیز دیر به جلاد خان خبر میدهد که زن پسرش مریض اولاد است.

جلادخان:جلاد زود برو خبر نوزاد که دختر است یا پسر به من بیاور،جلاد خان وجبار خان هر دو به پا میخیزند هر کدام به طرف دروازه میروند وبا خود میگویند که دختر باشه دنیا وپول میشود ویا پسر باشد.....

جبارخان باز به خود میگوید که دختر وپسر باشد باخود میخندد که نرماده نباشد کنیز جبار خان. او خان صاحب سفید مرا بده که نوزاد دختر است جبار خان از خوشحالی میگوید که او را شب گل بنامدکنیز به عجله بر میگردد تادر وازه نارسیده نام از یاد آن میرود باز میگردد ودوباره نام را میپرسد جبار خان میگوید که شب گل گفته برود به کنیز جلاد خان تکر میکند کنیز جلاد خان سفید میخورد که نوزاد خانه ان پسر است جلاد خان به قهر میگوید خیر است برو بگو که جان گل نام بگزارد کنیز ها باز باهم تکر مکنند نام هارا گفته گفته به طرف خانه میدود کنیز ها بعد از نام گزاری شب گل وجان گل نزد خان ها میانند جبار خان امر میکند که نوزاد ها با مادران آنها در یک خانه جمع شوند ومحفل عروسی بر پا شود.

جبار خان وفامیل آن وجلاد خان با فامیل آن با نوزاد ها دریک خانه مجلل جمع میشوندخوردنی ها نوشابه ها وتمام تشریفات محفل آماده میشوند. جلاد خان: خان صاحب ایگردن ما شمشیر شما ایکه لطف شما میباشد که جان گل جان نوکر وغلام شماست هر امر که باشد وهر بار که به ما گزاشته شود ما حاضریم آنرا برداریم.جان گل وشب گل در اغوش مادران خود قرار دارند اوا ز نوزاد ها به گوش میرسد که حرف های آنها را قطع میسازد.

جبار خان : قرار که ما وشما گزاشتیم اینه که ایجاب وقبول وپیشکش را فیصله میکنیم که بسیار زیاد باشد تا دیگه کسی توان زن گرفتن را نداشته باشه تا دختر ها بدون شوهر وپسران بدون زن بمانند ما کار تجارت وقاچاق خودرا میکنیم مردم غریب نمیتواند پیشکش ویا کلا عروسی مثل ما بمانندیا جنگ جال های عروسی وخشونت های فامیلی خرچ تویانه زیورات ارایش توان زن گرفتن را ندارند به مشکل روبه رو میشوند انها مجبور اند از فقر گرسنگی زن ها ودخترهای خودرا به ما بفروشند وخرید وفروش زن ها ودختر ها کار تجارت وقاچاق ما حتی به خارج رونق پیدا میکنند قدرت زور وسرمایه ما زیاد میشه جلااد خان در حالیکه کمتر پریشان است میگویم خان صاحب مسئله قومی است از من وتو از مردم دیگه فرق داره باری به شانه ما بمان که توان کشیدن انرا داشته باشیم.



جبار خان چرت مزن استاد قدیم میگه که زور داری دل به در یا مزن ویا اینکه دل چون شیر نداری سفر عشق مکن از من تو ای قمار است هرچه که باشد از جیب مردم ویا از تجارت قاچاق بدست میاریم تا وقتیکه جنگ تجاوز باشه کار ما خوب میچله.

جلااد خان خوب بگو خان صاحب پیشکش شب گل جان به عزر ما که تئی خانه شما قرار داریم میترسم که قصه پس کوه قاف وگوهر شب چراغ از ما نخواهی

جبار خان:خنده دست به ریش وبروت خود کشید کمی فکر مینماید..... بعداً گلو روشن نموده کنیز چای چلیم میارد خان صاحب نوش جان کنید جبار خان با یک دست چلیم ویا یک دست آن چای است میگوید که ما چند شرط داریم اول خرچ تویانه کالای عروس وزیورات آن است دیگه پیشکش.

۱ - تویانه دوصد گوسفند وبزچاق وجوان که یک دانه آن لاغر وپیر نباشه ودوصد من برنج لغمانی باشه یعنی برنج پاکستانی نباشد ودوصد من ارد گندم ودوصد من روغن وچای ونقل وشیرینی با دوصد جوره بوت عروسی دوصد سیت طلا والماس ونقره وزیورات که از کشور های امریکا انگلستان،جرمنی ویا از هند وچین بیاورید.

جلااد خان :خان صاحب ایکو بار کمرشکن است حال پیشکش همراهی ما چطور میشه مارا به بحر هند میندازی ویا ترکستان روانه نکنید خیر باشه

جبار خان:میدان ما وتو دوکوه به هم خورده ایم هر که بشنوه یا به بینه بگو افرن پیشکش شب گل جان دوصد دانه شتر وگاو که پنجاه دانه ماده گاو شیری همراهی گوساله وهمه بایک دندان باشه دو صد هزار دالر امریکای دوصد لک افغانی دو صد میل سلاح دو صد من زمین ابی درجه اول که تریاک کشت کرده باشد با موتر های تیز رفتار هر قدر که خواهیش ما بود همی قدر فیصله میکنیم.

جلااد خان: خیر بینین خان صاحب که از ما طیاره جیت واف شا نزده طلب نکردین.

نصف افغانستانه که چور کنیم حله به حله پیشکش شب گل جان میشه خرچ وتویانه که باشه.

جبارخان لبخند زده میگوید او قاچاق از جیب ما وتو کو نمیره هر کاری که میتانی بگو جلااد خان جبار خان دست به دست هم داده محفل عروسی با رقص وخاندن بر پا میشود.

مبارک جشن عروسی لالاجان است تو شب گل جان است.

خویشاوندی جبار خان وجلااد خان استو شب گل جان است

دوصد گوسفند بز کالا بیارین حالا دوصد گاو شتر دنیا بیارین یکجا

زمین وموتر وتریاک وپول دالر به شب گل جان ما طلا بیارین قوما

زبرلین روم وواشنگتن سرانداز ولباس زمسکو پاریس ولندن زیورات اساس

گریبان بند وپای زیب های جاپان هندی زچین وکانادا گوشواره ها الماس

زتهران وریاض وسند بیارین کالا زکویت وامارات زر بیارین طلا

لباس پنجابی وشال دوشنبه تاشکند آرایش از سیول و تایوان مالیزیا

۳: جان گل و شب گل در مکتب خانگی به اجازه جلاد خان که یک نفر معلم آنها را درس میدهد با هم معرفی میشوند احساس محبت و دوستی آنها را باهم نزدیک میسازد و بدون اینکه از موضوع نام زدی خویش که قبل از تولد آنها صورت گرفته عشق و علاقه این راز آنها را نسبت به یک دیگر بیدار میسازد خواب و خیال رویای شان به حقیقت میگراید تا اینکه موضوع ازدواج قبل از وقت آنها از طرف خانواده های شان مطرح میگردد.

جبار خان از جلاد خان زمین و پیشکش بیحد تقاضا دارد و از طرف دیگر کشت تریاک و قاچاق از طرف دولت منع اعلان میشود که باعث رنجش جلاد خان و جنگجالی های فامیلی بین شان میگردد جبار خان از رفتن جان گل و شب گل به مکتب بد آن میاید.

جبار خان: وارد صنف میگردد و معلم را از صنف بیرون میکشد به لت کوب جان گل و شب گل میپردازد ما به ضد مکتب معلم قرار داریم قانون ما زور و چور است زن و دختر حق نداره که از خانه بیرون شوه و یا درس بخوانه ما زن و دختر با سواد کار نداریم مکتب نمیخواهیم ما از دولت نه قانون نمیخواهیم ونه انتخابات ما خود ما کار خوده میکنیم .

رو بطرف جان گل نموده میگوید تا وقتیکه پیشکش شب گل را جلاد خان موبه مو وجو به جو نپرداخته باشد جان گل حق ندارد به خانه ما بیاید و روی آنرا ببیند جلاد خان باید ضمانت بدهد که تمام مکتب های منطقه خود را سوختانده و یا منفجر سازد توسط ماین توپ و یا انتحار در زیر لت و کوب جبار خان جان گل میگوید که گنا ندارم و درس خواندن به آنها فایده دارد شب گل میگوید که تعلیم فرض است هر پسر و دختر مسلمان باید تعلیم کند به مکتب درس بخواند. جبار خان به خشم میگوید چه چوچه های شیطان وقت ای گپ هاره یاد گرفته ای دوروز بعد توسط این معلمک گروسنه گپ به ضد تریاک قاچاق به ما میگوید جان گل و شب گل از ترس جبار خان فریاد میکشند و بیهوش میشوند

کنیز جبار خان با آوردن چای و نان صبحانه به شب گل و جان گل خوانده خوانده وارد صنف میشود و با دیدن آنها نان و چای از دست آن میافتد فریاد کشیده به خانه جلاد خان میرود فامیل جبار خان و جلاد خان به محل واقعه میایند هر دو خان به زد و خورد یکدیگر شروع میکنند زن ها و کنیز ها جان گل و شب گل را از جای شان بلند نموده پرستاری و دلداری میدهند.

جلاد خان: او دختر فروش مکتب جای آموختن است و مولوی صاحب میگه که علم بر مرد وزن مسلمان فرض است جبار خان او موش بروت فرض چیه پیشکش مه را خلاص ناکرده میخواهی شب گله گمرا ساخته به ایچم به خانه خود ببری.

جلاد خان: او تروریست دختر فروش بجان یکدیگر حمله میکنند کنیز ها مانع میشوند شب گل و جان گل به هوش میایند و هر کدام آنها بطرف خانه های خود میروند

۴: جان گل به مکتب میاید اثر از شب گل نیست بسیار دلتنگ میشود نمیداند که چی خواهد شد معلم هر قدر کوشش میکند که جان گل را متوجه درس بسازد اما شب گل به تابلوهای نقاشی و عکس ها میاندیشد بخیال عکس شب گل را ترسیم مینماید و با خود حرف میزند معلم اورا فارغ گذاشته از صنف بیرون میشود جان گل دست هارا بلند نموده دعا میخواند. خدایا! رسم و رواج های دختر فروشی دوره جهالت و ازدواج های اجباری و یا قبل از وقت را از سر دختران و زنان بیگانه دور بساز.

خدایا! زنان و دختران را صاحب حقوق، آزادی و سرنوشت شان بگردان و آنها را از اسارت و کنیزی رها کن.

خدایا! آنانیکه مانع تعلیم، کار، حقوق و آزادی زنان و دختران میشوند و یا مکاتب را به آتش میکشند آنها را هدایت کن تا ازین عمل شیطانی دست بردار شوند.

خدایا! جنگ، جنایت، قاچاق، ترور، تجاوز، انتحار و هر نوع فساد و خیانت را از وطن ما محو کن

خدایا! دشمنان حقوق آزادی زنان و اطفال را به جزای اعمال شان برسان و میخواند با گریه

زمین پول تریاک زهر جانت نکردی رحم بطفل ناتوانت

مزن آتش بجان دختر وزن جهان در ماتم از خشم زبانت

خشونت کرد شکارم دیگه چاره ندارم

به زندان جهالت فتادم بی قرارم

خدا نابود کند تریاک و جنگ را خدا نابود کند توپ و تفنگ را

خدا نابود کند ترور قاچاق خدا نابود کند عامل جنگ را

مکن دختر فروشی به عیش و باده نوشی

مناز بر قدرت و ظلم اگر با عقل وهوشی

خشونت بر زن و طفل وجوانان تو ای دختر فروش ظالم به دوران

ندارد چوکی و قدرت و فائی بقای نیست بر این دختر فروشان

شب گل به شنیدن آواز شب گل در حالیکه دست و پای آن به زنجیر بسته است داخل صنف میگردد و جان گل را به آغوش میکشد جبار خان با نيزه و سلاح دویده و از عقب ضربه محکم را به سر جان کل میزند شب گل را گرفته چشم بسته به خانه میبرد.

۵- شب گل آواز جان را شنیده از دست جبار خان فرار میکند دوباره داخل صنف میشود هر قدر کوشش میکند جان کل مرده است با گریه و فریاد میگوید مرا با خود ببر من بدون تو زندگی کرده نمیتوانم ورنه خود کشی میکنم و یا خود را به آتش میسوزانم تا از عزاب این دختر فروشان رها شوم آنگاه بطرف جان گل دویده کتاب که جان گل در دست داشت میبیند که عکس این وان بیت ها نوشته است.

زدی آتش به جان دود مانت به جان دختر بی آبو نانت

پشیمان میشوی از بعد مرگم بریزد خون ز چشم و از زیانت

ای وای بسوختیم زدست ظلمی جبار خان بسوختیم زجوری ظلمی پدر جان بسوختیم

بقدر تو سلاح و جنگ تریاک ترور انتحار کشتار و قاجاق

مشو ظالم به ازدواج دختر خشونت سوخته قلب های تاب ناک

دو گاو شتر پیشکش دختر دو صد گوسفند و بز گرفتی از سر

دو صد من زمین و موتر و دالر مگر خاک پر کند چشم ستم گر

پدر و مادر شب گل به محل واقعه نا رسیده شب گل زهر را که با خود دارد مینوشد و از پای مییفتد و نزدیک جسد جان گل هر دوی شان کشته میشوند جبار خان با گریه و پشیمانی و جلاد خان با ندامت و فریاد میکنند و با ازدواج های قبل از وقت و عاملین آن نفرین میکنند و از آنچه که انجام داده اند پشیمان میشوند اما پشیمانی سود ندارد.

زلیخا مرد از حسرت که یوسف گشت زندانی کجا کاری کند عاقل که بار آرد پشیمانی

صاحب امتیاز: بنیادهنری و فرهنگی سام

مدیر مسئول: استاد احمد ندیم غوری: تماس: ۰۷۹۷۱۲۶۱۴۶.

معاون مدیر مسئول: مولوی عبدالصیر ثاقب

سر دبیر: صلاح الدین عزیزی

معاون سر دبیر: سید معروف سیدی

تایپ: محمد مرادیان ایمیل: mo_moradyan@yahoo.com

دیزاین و تصویر آرای: سید شکیب زیرک

گزارشگر: عاطفه ندیم، عایشه، فاطمه و حمید الله

همکاران: نقیب الله امینی، عنایتالله خطیبی، منصور، نور احمد حبیبی، عبداشکور نیازی

تیراژ: ۱۵۰۰

آدرس شهر چغچران سرک قوماندانی امنیه مقابل ریاست امور زنان

وبلاگ: www.sam2weekly.blogfa.com

